

مدتها بود بعد عید که از سفر استانبول ترکیه در ایام فوق در طی مدت ۲ هفته تعطیلی خودمون به ایران اومده بودم و جمع ماندگاری بنده در کل یک سال گذشته به یک ماه رسید، خاطراتی از آنچه دیدم بنویسم که وقت نمی شد. تا اینکه امروز سعی کردم تا برداشت ها و مشاهدات خودمو بنویسم. باشد که ره توشه برویج این دیار و فوروم واقع گردد. 😊

۱- پرواز از تبریز به استانبول حدود ۱۶۰ دقیقه طول می کشد ولی در برگشت حدود ۱۲۵ دقیقه. 😊

۲- فرودگاه آتاتورک در استانبول بغایت زیبا، مرتب، تمیز و منظم است که از برکات شرکت تاو است که آنجا را اداره می کند.

۳- موقع رفت ایرانیان محترم (تبریزیان محترم و محترمه) با اسامی کبرا و زینب و هاجر و بتول و خدیجه و با لهجه هایی که بنده آن را تبریزی تشخیص ندادم بوفور به چشم می خورد. تقریباً لهجه تبریزی عبارت بود از یک ده نفر.. خبری از اسامی نرگس و نسترن و سوسن و یاسمن و... نبود.. البته از اسامی تهران هم نظیر آزالیبا، پاتریشیا، الهام، هنگا ۰؟، مهر او، عرفان و... خبری نبود. بگمانم زیست در هر منطقه جغرافیایی بار فرهنگی خاص خود را داراست که از اسامی همگنی استفاده می نماید.

۴- به محض ورود برخلاف فرودگاه تبریز که هنگام صعود از پلکان، باید مواظب خودتان باشید که تندبادی شما را سرنگون نسازد، کرایوری وصل می شود که ما را به سرسرای اصلی فرودگاه هدایت می کند.

۵- تبریزیان و غیر تبریزیان محترم که حضور چشمگیرشان در هواپیما گویای استقبال غیرمنتظره از این خدمات پروازی بود، با تورهای دو-سه روزه ای هدایت می شدند که قرار بود در فرودگاه آتاتورک سرپرست تور مستقر در استانبول به استقبالشان بیاید. اسامی تور لیدر های فوق عبارت بودند از: قوی سفید، فلامینگو، نهند و سهند. یعنی به جز بنده و حدود ۱۱ نفر که چند نفر هم تبعه ترک بودند، مابقی با تور عقد قرارداد بسته بودند.

۶- داخل هواپیما به هنگام رفت مثل یک مهد کودک پرنده بود و بالشهای زرد رنگ مخصوص هواپیمایی مثل گلوله توپ به اقصی نقاط این پرنده آلومینیومی شلیک می شد. بماند های و هوی و قیل و قال همان نوباوگان و نورچشمان.

۷- غذای هواپیما: بدون شرح!!

۸- هم اکنون به محوطه اصلی فرودگاه رسیده ایم... بنده با توجه به شناخت قبلی و اینکه خواهرم نیز مقیم آنجاست، و البته کمی آشنایی به زبان ترکی استانبولی، به محل کنترل ورودی پاسپورت در فرودگاه رسیده ام.

در آنجا چندین گیشه ورودی وجود دارد که یک تعداد برای هموطنان ترک و یک تعداد نیز برای خارجیان در نظر گرفته شده است. زبان نوشتاری بر تابلو ها انگلیسی و ترکی به خط لاتین می باشد. بنده به آخرین گیشه مراجعه نمودم که کسی نبود و

آماده ارائه پاسپورت برای اخذ مهر ورود می شدم که بناکهان توفانی در سرسرا برخاست و دیدم جماعت مسافران ایران ایر در یک دوی همگانی در حال تاخت و تاز در سرسرای ورودی برای نوبت گیری می باشند....
من بدو.. آهو بدو.. ما ایرانیان هم که تجارب غنی از تشکیل صف بدون رعایت نوبت داریم... باری به هر حال.. اگر دیده باشید، روبانی جلوی هر گیشه وجود دارد که به اصطلاح حریم کنترل محسوب می شود و برای افراد بدین مفهوم است که در فضای طولی روبان تنها یک نفر جهت کنترل پاسپورت حق ورود داشته و باقی باید بترتیب در انتظار باقی بمانند. ولی مگر این مفاهیم برای ما تعریف شده است؟!

۹- پس از ورود به سالن اصلی فرودگاه به طرف چرخ های گردانی رفتم که قرار بود چمدانهای ما را بیاورد. در این اثنا، زن و شوهری را دیدم (به تقلید از صدا و سیما خودمان = زن و شوهر!!) که تور لیدر مستقر در استانبول محسوب می شدند و منتظر دریافت مسافرانی بودند که در معیت تور به استانبول آمده بودند.
زن به شوهر: برو بین این گوسفند (اشاره به من! در فاصله بیست متری) از همون توره؟
شوهر: الان میرم...

پس از چند لحظه با لهجه شیرین تهرانی:

آقا ببخشید شما از تور... هستی؟

بنده: خیر، بنده مقیم هستم!!!

شوهر: ببخشید، اشتباه شد، عذر می خوام مصدع اوقات شریفتون شدم!!!

پس از چند لحظه:

شوهر به زن: نه عزیزم!!! (چه عزیزی!!!!) این دایلاخ از گوسفندا نیست!!!!

(باز هم با لهجه شیرین تهرانی)

۱۰- هم اینک زمان مورد انتظار فراهم شده است... بتدریج چمدان ها در حال آمدن هستند. بالای ورودی چرخ گردان یک دوربین مدار بسته مستقر شده که مشخص شود چمدان از چرخ گردان برداشته شده تا چمدان های بعدی گذارده شوند یا خیر. ملت هم مسافر من در **free duty** در حال پرسه و خرید آب شنگولی و سیکار و... هستند.

بنده در کنار چرخ گردان در حال انتظار دریافت چمدانهایم... چه انتظار عبثی!!! چمدان پشت چمدان است که سرازیر می شود ولی مگر انبوه چمدانهای ارسالی و عدم حضور امت همیشه سرگردان در فری شاپ اجازه برداشت چمدان بمن می دهد؟ حال جالب اینکه با صندوقدار آنجا هم در حال چانه زنی هستند. تا چمدانهای سرگردان در چرخ گردان (بقول فرنگیها ترولی و بقول ترک ها وانت) خالی نشود، چمدان های بعدی ارسال نمی شود.

در این بین محتوای وانت هم جالبناک بود: چند گونی بخصوص گونی حاوی سیب زمینی برای مسافران.

اجاق گاز پیک نیکی که من نمیدانم چگونه مسئول بار ایران ایر در تبریز آنها را پذیرفته است!!! چمدانهای عهد دقیانوس و ساک های خروار خروار... با کیفیت ناگوار...

در وانت بغلی ما هم مسافران مونیخ به استانبول ایستاده بودند... متعجب از بارهای ما (نه مثل ما خندان) در حالیکه تنها دختران

جوان آلمانی و سالخوردگان مسافران ترکیه بودند...گاهی یک ساک کوچک در وانت آنان دیده میشد و دور و بر آن نیز خالی، در صورتی که وانت ایرانیان فول آف مسافر همانند تظاهرات و همه هم شاکای از معطلی در دریافت چمدانها!!!!

۱۱-بالاخره چمدانها را دریافت نموده و بنا به سنن باستانی ایرانیان به فری شاپ روانه شدم تا خریدی کوچکی بکنم.. جنس موجود در فری شاپ در شهر پیدا نمی شود و فقط مخصوص مسافران عازم می باشد. قیمت ها به یورو. یک شکلات در قطع کیت کت های سابق که فراوان سابقا دیده ایم، ۱۵ یورو 🤔 ولی سیگار باکسی ۱۰ یورو!!!
دو سه عدد آب شنگولی برای دامادمان که ترک تبار است و مقیم، عازم صندوقدار شدیم که دیدم پس از طلب پاسپورت، به رفیق دیگرش چنین به ترکی می گوید: ببین مثل باقی ایرانیان فقط آب شنگولی و سیگار خریده است...
منهم به ترکی خودشان گفتم نه خیر خانم محترمه!! بنده سیگار اولترالایت برای خواهرم و آب شنگولی را برای دامادمان و شکلات را برای خواهر زادهمان خریده ایم... که بلافاصله گفت عجب ببخشید، شما شوهر خواهرتان ترکیه ای است؟ فوراً یک آب شنگولی از جای دیگر آورد و گفت این بهترین مدل این نوع است... خدمت شما که خویشان نزدیکتان از ماست!!!!

۱۲-پس از خروج از محوطه زیبای فرودگاه به خروجی رسیدم و پس از احوالپرسی و روبوسی به ماشین شدیم تا به منزل خواهرم برویم. زمانی که خواهرم پرسید چرا اینقدر دیر کردی؟ در پاسخ تنها گفتم: چون ایرانی تشریف داریم!!!

مشاهدات سفر به ترکیه (قسمت دوم)

۱۳-هم اینک در حال عزیمت به منزل خواهرم هستیم. موبایل ایران در حالتی که رومینگ است، اتصال برقرار نمی کند. در همین حال ترک سل بفوریت مرا به عنوان یک خارجی شناسایی نموده و با فرستادن دو sms پیایی مرا دعوت به استفاده از خدمات این شرکت می نماید. امکاناتی از جمله ارائه نقشه راه بر روی تلفن همراه و همچنین گرفتن یک راهنمای مراکز از طریق پرسش و پاسخ از طریق sms تنها یکی از بیشمار خدماتی است که البته با ارائه پول اشتراک امکان استفاده از آن فراهم می شود. اگرچه این خدمات در برابر خدماتی که شرکت مخابرات وطنی به دارندگان آن ارائه می دهد، همچون قطره ای در برابر دریاست، گستردگی خدمات مخابرات وطنی بحدی است که امکان تماس در تهران بزرگ برای من مقدور نگردید و این نیست مگر توانایی در ارائه خدمات هرچه بیشتر...

پس از چند لحظه (چند ساعت) خاموش و روشن نمودن تلفن همراهم، بالاخره رومینگ برقرار می شود. من به خود می بالم که از چه نعمت سعادت باری برخوردارم، غافل از اینکه بعداً همین نعمت سعادت بار به هنگام پرداخت قبض تلفن به چه نعمتی تبدیل خواهد گردید. باری به هر روی از روی پل آتاتورک که دو بخش آسیایی و اروپایی استانبول را بهم وصل می نماید، و البته یادبود همکاری مشترک فرانسویها و ژاپنی هاست، پس از اخذ عوارض می گذریم پلی که بصورت معلق به تعداد دو عدد موجود است. البته به شاهکارهای مهندسی همین پل روگذر چهار راه آبرسان تبریز خودمان که آمریکا و دول اروپایی انگشت حیرت در دهان گزیده اند که چگونه چنین شاهکاری از دل خاک بیرون آمده است، نمی رسد.

۱۴- در منزل خواهرم در بخش نسبتاً اعیان نشین آسیای استانبول هستیم. اکثر منازل بصورت آپارتمانی با سقف های قرمز رنگ آجری که حالت سفال گونه داشته و مختص آب و هوای بارانی و رطوبی است (نظیر شمال کشور) می باشند. بخش آسیایی مختص مسکونی و بخش اروپایی مختص دواير دولتی و سفارت خانه ها و دانشگاه ها می باشد. البته در همین بخش آسیایی نیز چند دانشگاه وجود دارد.

۱۵- منازل بسیار ساده تزیین شده اند و کوچک هستند. این امر به عقیده من بیشتر از اینجا ناشی می شود که ما ایرانیان بیشتر اوقات خود را در منزل بسر می بریم و بنابراین طبیعی است که به زیبایی و دکوراسیون و اسباب و اثاث آن بیشتر اهمیت می دهیم. در حالیکه ترک تبارها عموماً در خارج منزل بسر می برند و تقریباً جز برای خوردن ناهار و شام و یا مهمان داری، در منزل نیستند.

۱۶- همین جا نکته جالب دیگری هم بگویم: ما ایرانیان معمولاً مهمان را برای منزل خویش به صرف ناهار و شام دعوت نموده و تدارک مفصل مصرف یک ساله خودمان را هم برای همین یک روز میبینیم و البته چون کمیت برایمان بیشتر اهمیت دارد، در حدود یک لشکر را دعوت به منازل خویش می نماییم که پس از رفتن گروه (گله) مهمانان مزبور، چندین روز را صرف برگشت شرایط منازل خویش به حالت عادی می نماییم ولی ترک تبارها معمولاً یک جمع حداکثر سه نفره را برای صرف یک عصرانه که لزوماً شام هم نیست دعوت نموده و پذیرایی سبکی در همان حد آنچه که سازمان سنجش به هنگام امتحان گیری از شما به شما با پول شما ارائه می دهد، ارائه می دهند.

۱۷- حال با ماشین شخصی خواهرم در حال گشت در شهر هستیم. تقریباً همه جا تمییز است و دلتان برای سرعت گیر ها و دست اندازها و چاله چوله های خیابان های تهران تنگ می شود و پشیمان از اینکه چرا اینجاییید!! تا دلتان بخواهد اتوبان است و ماشینها در نظمی فراگیر در حال حرکتند. البته این نظم از روی قانون مداری نیست... اشخاص می دانند که با انجام اعمال محیر العقول تنها دیرتر از حد معمول به کار و زندگی خویش خواهند رسید. اصولاً بغیر از روزهای تعطیل کمتر در خیابان همانند شمال شهر تهران، جوانان بزه کار (ببخشید، آتیه دار و مایه دار) را در حال لایبی کشی و سبقت گیری و دستی کشیدن میبینید.

۱۸- تقریباً پلیس به ندرت دیده می شود و کار آنان را دوربین های مدار بسته انجام می دهد. برخلاف تهران که شما یک پیکان تهران-الف بدون چراغ را در کنار یک ماکزیم میبینید، در استانبول راندن چنین ماشین هایی منجر به جریحه دار شدن عفت عمومی این شهر توریست پرور شده، ماشینتان در اولین پست پلیس خوابانده شده و خودتان دستگیر می شوید و سپس جریمه سنگینی را پرداخت خواهید کرد. (البته بعداً فهمیدم این قانون برای اماکن توریستی نظیر آدانا، استانبول، آنکارا، قاضی □ ؟ ن تپه و از میر شامل است نه دیگر مناطق که محلی از اعراب ندارند).

۱۹- ترک ها عجیب جنون ماشین دارند. باور کنید بقدری ماشین جور واجور میبینید که گاه همچون من که یک ماشین باز حرفه

ای(البته در مجله) هستم. از نامگذاری آنها عاجزم. باور کنید در خود خاک آمریکا اینقدر تنوع در اتومبیل که خودشان ماشین بازند نیست که من در ترکیه دیدم و البته این را بنا به گفته خودشان به عنوان شاهد عینی آوردم.

۲۰- ملت ترک به سرو وضع ظاهری خودشان بسیار اهمیت می دهند. این اهمیت تا بدان جا که بیشتر تیپ اسپورت در جوانان و تیپ رسمی در میانسالان و بزرگسالان دیده می شود. (البته فراگیر نیست)

۲۱- تعصب عجیبی به بنیانگذار ترکیه نوین آتاتورک دارند. بنحوی که از هر چند صفحه کتاب ادبیات ترکی مخصوص کودکان دبستانی(خواهر زاده ام) یک شرحی از آتاتورک نوشته اند. ضمن اینکه تندیس وی در جای جای مراکز بخصوص رسمی دیده می شود.

مشاهدات سفر به ترکیه(قسمت سوم)

۲۲- در کنار گذر تمامی اتوبانها، یک خط ممتد کشیده شده که در اصل یک لاین مخصوص عبور که البته هیچ ماشینی از آنجا عبور نمی کند می باشد. این لاین مخصوص عبور وسایل امدادی نظیر آتش نشانی و آمبولانس و پلیس است و هر راننده ای که تنها یک بار از این لاین عبور کند، توسط دوربین رصد شده و گواهینامه اش پانچ(سوراخ) می شود.

۲۳- تا با هیچ کسی کاری ندارید، هیچ کس هم با شما کاری ندارد و در اصل هر که برای خود بنهایی و آرامش سیر می کند. خبری از گشت پلیس و ۱۱۰ و نظامی و انتظامی و ... نیست. در حقیقت احساس فضای پلیسی نمی کنید.

۲۴- در تهران یا بخصوص همین تبریز خودمان، اگر شما در خیابان یا پیاده رو راه بروید، شدیداً احساس تام کروز بودن بشما دست می دهد. بنحوی که می بینید ملت یا امت چطور بدقت به چهره هم و شما می نگرند. در استانبول احساس وودی آلتن بودن به شما دست می دهد!!

۲۵- در یک نقطه دو جوان بزه کار سوار بر یک لامبورگینی کانتاج ۲۰۰۳، در کنار ساحل در حال پارک بودند که در همان حال یک اپل تمپو لکنته فیات مدل ۱۹۷۲ ولی تمییز و شیک حاوی یک زوج پیر سوار بر آن در کنار لامبورگینی پارک نمود. راکب لامبورگینی پس از دیدن این صحنه بطرف زوجین مزبور رفته و از آنان پرسید: ببخشید شما ماشینتان را پهلو به پهلو ماشین بنده پارک کرده اید، آیا می خواهید من ماشینم را کمی جابجا کنم تا براحتی پیاده شوید؟! (همان صحنه در تهران: هی پیری لکنته ع..وزه!! بچه این محلی؟ می خوی ماشینتو مته دندون مصنوعات صافشون کنم یا عینکتو واست لنزش کنم؟ ها...مرتیکه لند..ور اینجا جای چپیدن بود اومدی وردست من؟ تریپ ماشینم ضابطو شد!!!//اضافه می شود با لهجه شیرین تهرانی)

۲۶- خداوند متعال هرچه سرسبزی بخواهید به آنان داده است. تا چشم کار می کند چشم انداز های سرسبز چشم نوازی می نمایند. میوه های شیرین، بدون گذراندن دوره های سردخانه و یا هورمونی با طعمی که واقعا طعم همان میوه است، شما را به یاد این مطلب می اندازد که در ایران آنچه ما بعنوان میوه و سبزیجات مصرف می نماییم، آیا براستی همان است؟!

۲۷- هر هشت لیتر بنزین در آنجا به پول ایران به روایت راوی حدود ۱۴ هزار تومان. البته ملت ترک هم عموما همان ۸ لیتر را که معادل بزرگترین واحد پولی آنان می شود را به باک ماشین خویش سرازیر می نمایند. روشن شدن چراغ اخطار باک ماشین برای من یک کابوس ولی برای ترک تبارها امری بدیهی است. جالب است که شما با چراغ اخطار باک به پمپ بنزین مراجعه کنی و پس از زدن بنزین، باز هم با چراغ روشن اخطار باک، جایگاه بنزین را ترک کنی. این برای من یک حس نوستالژیک قوی به همراه داشت..

۲۸- بازارهای محلی ترکیه بسیار پر جنب و جوش و تمییز و مرتب. حاوی بازارهای به روز هر هفته در محله های گوناگون. اصناف و فروشندگان حتی اگر یک سیر سبزی بخرد، آنقدر از شما تشکر می کنند که خجالت کشیده و قصد می نمایند در یک حالت دراماتیک دوباره به فروشنده یورش برده و دوباره و سه باره خرید نمایید.

۲۹- تا دلتان بخواهد هرچه خوردنی رنگارنگ هست. البته ملتی بسیار مبتکر بوده و تقریبا از هیچ یک خوراکی خوشمزه تهیه می نمایند. خوردنی های ضد سگته قلبی و مغزی اعم از انواع ماهی و زیتون و میوه جات و سبزیجات در اشکال متنوع بوفور به چشم می خورد.

۳۰- خوردنی های محلی ترکها یا همان غذاهای محلی که من از هریک آزمایشی نمودم، آغشته به ادویه جات مطبوع و متنوع زینت بخش گوارای آنانی است که این مقصد را برای سفر برمی گزینند.

۳۱- به هر طرف که در شهر رو می کنی به دریا یا بغاز میرسی با همان آرامش همیشگی و البته گاه با حال و هوای طوفانی. ولی دیدن مرغان دریایی و اینکه تکه های نان خوردن را بدون ترس از دستت می قاپند و بر سر بدست آوردن آن با هم رقابت می کنند، زاید الوصف است...

۳۲- دستگاه تلفن همراه از ضروریات هر شهروند ترک تبار است... با قیمتی بسیار متعادل تر از ایران، با زیرساختی بمراتب بهتر و امکان سرویس دهی بیشتر...

۳۳- سیگار از موارد لاینفک این ملت است. بر طبق آمار حدود ۵۱ درصد ملت ترک، آب شنگولی مصرف می کنند و حدود ۹۱ در صد نیز استعمال دخانی دارند.

۳۴- اگر مشکل تهیه محل اقامت و مشکل غذا چندان اذیتتان نکند و البته کسی از آشنایان را در آنجا داشته باشید که همه جانبه شما را در گشت و گذار ساپورت نموده و نگذارد سر شما در خرید کلاه رود و بداند بهترین قیمت مناسب هر جنسی در کجا یافت می شود، آن وقت می توان گفت سفر اکونومی خوبی داشته اید.

۳۵- مراکز تاریخی و دیدنی بسیاری در استانبول وجود دارد و البته وجود دو بخش آسیایی و اروپایی مشکل گشت و گذار را در مدت زمان محدود مسافرت دوچندان می کند. مگر اینکه از برخی جاها طرف نظر نموده و یا بر اساس یک برنامه فشرده گشت و گذار نمایید.

۳۶- مراکز خرید و فروش مدرن و مجهز چندین طبقه و حاوی شیر مرغ تا جان آدمیزاد را نرفتن - حداقل به قصد تفریح - نیم عمر مفید اقامتی شما را در آنجا هدر خواهد داد. بخصوص مراکز خورد و خوراک در طبقات فوقانی که حاوی فروشگاه های زنجیره ای عرضه مواد غذایی نیز هست.

۳۷- کافه قنادی هایی که بدلیل گرانی شیرینی می توانید به خرید و میل کردن آن در همان جا بپردازید. اخیرا مطلع شده ام شکل بسیار ناقص آن که در سفر اخیرم به تهران دیدم، نیز افتتاح شده است.

۳۸- در رستوران ها برخلاف مثلا رستوران شاندیز تهران واقع در خیابان صبا، که گارسون بدلیل شلوغی مترصد است هر آنچه خورده اید از زیر دستان به چنگ آورد تا بتدریج مقدمات خروج شما را فراهم نماید، هر چند ساعت که می خواهید بنشینید و کسی نمی تواند دستور اخراج شما را صادر کند مگر اینکه این اقامت به نیمه شب بکشد!!!

۳۹- در دیداری از باغ وحش استانبول، به ظرافت کاری ترک ها پی بردم. دوستی بمن گفت اگر می خواهی آثار تمدن را در ملتی جستجو کنی، لازم نیست به میان خرابه های باستانی آنها بروی و ببینی مثلا شاه عباس صفوی در کدامین نقطه شا... دیده که به عنوان اثر باستانی از آن محافظت می شود... بلکه تنها کافی است به دستشویی های عمومی و اگر توانستی به نظافت باغ وحش آنجا سر بزنی تا به اصطلاح گوشه دستت بیاید.

۴۰- میمونی علاوه بر تمامی گونه های حیوانی که در تلویزیون دیده بودم در باغ وحش دیدم (که البته غرش زنده شیر به کرات در چند متری شما پشت قفس موهای شما را برنتان سیخ می کند) که متولد آلمان بود و در باغ وحش ترکیه نگاهداری می شد. خواهرم بمن گفت: حیوان بیچاره شانس نیاورده که در آلمان متولد شده ولی سر از اینجا در آورده است!!!!

۴۱- پلنگی دیدم که در نهایت ابهت به استراحت مشغول بود و اصلا وقعی بما ننهاد!!!

مشاهدات سفر به ترکیه (قسمت پنجم)

۴۲- بقدری مراکز تفریحی و گردشگری در این شهر درندش وجود دارد که از حومه تا شهر شما در قدرت انتخاب آن عاجز می مانید.

۴۳- کافه ها، مراکز خورد و خوراک، رستورانها و گاه هتلها حتما به چشم اندازی از دریا را نصیب خود دارند. با میز و صندلی در فضای باز به حد وفور با نعمات طبیعی و عالی..

۴۴- تنوع نژادی نرم تنان و گستردگی زیبایی و ملاحظت ایشان را بدون آرایش با همین آرایش های تند و گاه زننده نرم تنان سخت پوست همین تهران خودمان اگر مقایسه کنید، در خواهید یافت من چه می گویم.
حلوی تن تنانی... تا نخوری ندانی...

۴۵- برای تردد از قسمت آسیایی به اروپایی دو راه عمده وجود دارد. با کشتی یا از روی پل های معلق که هرکدام صفای خود را داراست. اسکله های بیشماری که البته بیشتر دولتی و کمتر خصوصی است به امر جابجایی مسافران مشغولند.

۴۶- کشتی ها و قایق های تفریحی خصوصی هم که مخصوص طبقه ثروتمند نشین در کنار اسکله های خصوصی با امواج ملایم دریا در نوسانند.

۴۷- در همان ایام نمایشگاه موتور سیکلت برپا بود که بنده افتخار حضور در آن را داشتم و از نزدیک با مانکن های نرم تن و آوازه خان برای تبلیغ هر محصول محشور بودم!!

۴۸- سه بار به سینما رفتم. بلیط سینما به پول ما نزدیک ۱۰ هزار تومان. ولی بیجا نمود این سینمای فرهنگ تهران با آن سیستم دالبی سوراند مصنوعیش.. با چه امکانات و فضا سازی که وصف آن یک انشا می خواهد. همین بس که مجموعه ورزشی آزادی تهران را در نظر بگیرید با نه طبقه و ۱۷ سالن سینما... البته یکی از بیشمار مجموعه های سینمایی...

۴۹- ارزش پول ایران به نسبت ۱۰ ما گذشته که من برای بار اول رفتم، حدود ۳۰ در صد افت نموده است. بنابراین اگر تجربه سفر دارید و میزان مخارج احتمالی خود را نیز پیش بینی نمده اید، این نکته را بخاطر بسپارید که بیش از آنچه پیش بینی نموده اید، بردارید.

۵۰- اگر فرصتی در ایام ماندگاری در آنجا به شما دست داد، حتما به کنسرت خواننده محبوب خود بروید.

۵۱- در اطراف استانبول و بر روی آب ۵ جزیره به چشم می خورد که ماشین رو نبوده ولی دارای لطف و صفای خاصی است و در هوای مساعد ارزش قایق سواری و رفتن به جزایر مزبور، لذت سفر را دوچندان می کند.

مشاهدات سفر به ترکیه (قسمت آخر)

حال هنگامه برگشت است... چمدانها بسته شده و شما عازمید. ابتدا به محله ای که دارای یک مرکز خرید و فروش مشرف به فرودگاه را داراست و از آنجا به باند فرودگاه اشراف دارید، برای صرف چای رفته و استراحت می کنید. در همان جا میبینید که چگونه هواپیماها در آن واحد بر زمین نشستند و یا به هوا بر میخیزند و این مورد بخصوص برای بچه ها بسیار جذاب تر است و تمامی هوش و حواس آنان را به خود مشغول می دارد.

سپس برای انجام تشریفات پرواز به فرودگاه می روید. در لحظاتی که عازم فرودگاهید، در هوا میبینید که هواپیمایی لرزان و ترسان در آسمان بالای سر شما در حال نزدیک شدن به فرودگاه است و از خروجی دود آن نیز دود غلیظ سیاه رنگی به چشم می خورد. هواپیما نیز تنوره کشان از بالای سر شما رد می شود در حالیکه میبینید برخی تکه های بال و یا بخش های هدایت شونده هواپیما گویی پرچ یا جوش شده اند و بخود می گویی حتما افغان ایر است. کمی که دقت می کنی میبینی ای دل غافل!! بابا اینکه ایران ایر خودمونه!! (با لهجه شیرین تهرانی)

حال در فرودگاه هستی و در حال تحویل بار... یک تبریزی در جلوی شما در حال تحویل بار است. حق توشه تنها سی کیلو است و این بار برخلاف رفت به استانبول، قضیه کمی بغرنج است. شما در پشت سر وی هستید. مسئول تحویل بار و دادن کارت پرواز یک ترک تبار است...

مسئول (به ترکی) شما ۷۰ کیلو اضافه بار داری و خودتان هم تک نفره هستید. ۲۷۰ دلار امریکا باید اضافه بار بپردازید. مسافر تبریزی (با لهجه شیرین آذری بخوانید): یعنی چه؟! اصلا معنی داره؟ برای خودت میدوزی برای خودت پاره میکنی؟! (به زبان فارسی با لهجه ترکی می گوید تا طرف نفهمد) من وقتی با اتوبوس آمدم ایستانبول، کسی از من اضافه بار نخواست که... اصلا همین را میبرم داخل هواپیما!!!!

حالا کارت پروازت را گرفته ای و در فری شاپ های آنجا قدم می زنی. دیگر از مسافرینی که با تو آمده بودند خبری نیست... چراکه با تور سه روزه آمده بودند و خدا می داند تور لیدر آنان را در کجا سکنا داده... چقدر آنان را دوشیده و چقدر جاهای پرت استانبول برده که گاه من از آنان می شنیدم شبیه به این بوده که مثلا در تهران در محله نازی آباد آنان را گردانیده باشند.

ایرانیان بشدت در حال مصرف آب شنگولیند تا از فراز آسمان زمین را ریز ببینند.
دو تهرانی شیرین زبان در حال تمسخر ترک تبارها بوده و در کنار من منتظر ورود به هواپیمایند. از اینکه این ترک های ناقص العقل فارسی بلد نیستند، با خیالی راحت بار آتاتورک می نمایند!!!
حال در هواپیما هستی و با یک ساعت تاخیر در حال خروج از فضای استانبول که هنوز دقایق بیشتری نیاز است تا از آسمان ترکیه وارد فضای ایران شویم. بغل دستی من از من می پرسد: آقا اهل تبریزی یا میری تهران؟ و من می گویم.. اهل تهرانم ولی ساکن تبریزم. به بغل دستیش می گوید: یه آدم از ما کم شد، یکی به خرا اضافه شد و بسان یک فتح تازه، بنای قهقهه را می گذارد و من از خودم که خود را به نشنیدن زده ام، می پرسم: برآستی چرا؟!!

(البته ذکر نظرات فوق تا بدانجایی که مقدور بوده بدون حب و بغض بوده و دیگر اینکه من از یک زاویه خاص به مطلب پرداخته ام که نه سیاسی بوده نه شاکی خصوصی خواهد داشت!!! تنها حرف دلم را زدم. حال قبول دارم که ممکن است نقصی هم در دیدگاهم بوده و یا مطلب بخوبی پرداخت نشده و یا به زیر و بم ماجرا آنچنان که باید نرسیده ام ولی نیک میدانم که هرآنچه نقصان پذیرد، رنگ اصلاح یابد.) فکر میکنم برای داشتن یک موخره همین کافی بود. خودتان تعمیمش بدهید.

پایان

esfandiyar - بهار ۱۳۸۴ - به همت شیفت شب - آدرس تاپیک در پرشین تولز :

<http://forum.persiantools.com/t19162.html>